در حسرت نیستان

طاهری خسروشاهی، محمد

در منابع مربوط به زندگانی حضرت جلال الدین‏ مولانا،بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی الثانی‏ سال 642 هـ.ق را سالروز ورود شمس الدین‏ محمد بن علی بن ملک داد تبریزی(شمس تبریزی) به قونیه ذکر کرده‏اند.(1)در چنین روزی این دو انسان‏ بزرگ به دیدار هم توفیق یافتند.کیفیت دیدار این دو عزیز در کتب مناقب تا حدودی آمیخته به افسانه‏هایی‏ که خواه ناخواه بر زبان و قلم مریدان و دوستداران‏ مولانا-و گاه به غرض از جانب دشمنان وی-جاری‏ شده به تفصیل ذکر شده است.به نحوی که زنده‏یاد استاد فروزانفر در کتاب ارزشمند خویش بیش از چهار مورد روایت در شرح این دیدار بیان کرده‏اند.(2)

آیا این دو وجود عزیز قبل از این دیدار همدیگر را دیده بودند؟

برخی بر این عقیده‏اند که این ملاقات اولین دیدار ایشان بود اما آنچه از لابه‏لای کتاب«مقالات شمس» برمی‏آید و بزرگانی چون احمد افلاکی،فریدون‏ سپهسالار و سرانجام استاد فروزانفر بر درستی آن‏ صحه می‏گذارند،این دو در آن ایام که مولانا برای‏ تحصیل در شام و حلب به سر می‏برد،یکدیگر را دیده‏اند.(3)در حقیقت اگر چنین دیداری هم اتفاق‏ افتاده باشد،دیداری ساده و عادی بوده است؛مثل‏ آشنایی‏هایی که چیز زیادی از آن در حافظه آدمی باقی‏ نمی‏ماند.

این نوشته که به بهانه ششم آذر ماه سالروز آشنایی‏ مولانا با شمس تبریزی-رقم زده شده است می‏کوشد تا سیمای صلاح الدین زرکوب قونوی-از محرمان‏ خلوت مولانا-را در غزلهای خداوندگار بررسی‏ کند.ابتدا شرح مختصری از زندگانی صلاح الدین‏ گفته می‏شود تا به بررسی موارد مذکور دست یازیم.

صلاح الدین فریدون از اهالی قونیه بود.او در ابتدا از مریدان برهان الدین محقق ترمذی به شمار می‏رفت.پس از وفات ایشان،صلاح الدین به جمع‏ ارادتمندان مولانا پیوست.در مجالس وعظ او شرکت می‏کرد و به نوشته افلاکی گاه می‏شد که از شدت شوق نعره‏ها می‏زد.

در این ایام هنوز شمس تبریزی در زندگانی مولانا وجود داشت و جلال الدین با وی نرد عشق‏ می‏باخت،اما پس از غروب غمگنانه شمس، صلاح الدین زرکوب خلیفه یاران مولانا شد چرا که‏ خود جلال الدین علاقه چندانی به شیخی و مرید پروری نداشت اما جوانان طریقت که هنوز در آتش عشق کامل نسوخته و خام بودند با خلیفتی او مخالفت می‏کردند.امی بودن و سادگی بیش از حد صلاح الدین این مخالفت را تشدید می‏کرد.در مثنوی«ولد نامه»-که از آن فرزند مولاناست-به این‏ امر چنین اشاره شده است.

نه ورا خط و علم و نه گفتار بر ما خود نداشت او مقدار

عامی محض و ساده و نادان‏ پیش او نیک و بد بده یکسان(4)

پیرمرد زرکوب که حتی قادر به تلفظ صحیح‏ کلمات نبود(5)موجبات سرزنش و آشوب مریدان را برمی‏انگیخت،اما خداوندگار سخن این حسودان‏ عنود را نادیده می‏انگاشت تا به حدی که به‏ صلاح الدین زرکوب لقب«سر لشکری جنود الله»را بخشید.

این مخالفتها-همچون مخالفت مریدان مولانا با شمس-تا بدانجا رسید که شاگردان مکتب مولانا در پی کشتن صلاح الدین بر آمدند.صلاح الدین از این قصه آگاه شد و غیابا خطاب به طاعنان چنین پیغام‏ داد که«بی‏فرمان حق رگی نجنبد اگر شما قصد کشتن‏ مرا دارید من جز به خیر در حق شما سخن نخواهم‏ گفت».

این گفته صلاح الدین در آهنگ دشمنان گستاخ‏ بی خبر فتوری افکند تا سرانجام ایشان از در عذرخواهی درآمدند و پیرمرد نیز عذر ایشان را پذیرفت.(6)

توبه‏هاشان قبول شد آن دم‏ شاد گشتند و رفت از دل غم

حضرت خداوندگار افزون بر اینکه مریدان و شاگردان و حتی فرزند مهربان خود سلطان ولد را به‏ اطاعت از صلاح الدین و عرض ارادت به ساحت او وا می‏داشت(7)خود نیز در شعار و غزلیات شور انگیز خویش در چندین جا به نام او موشح ساخته و مقطع‏ بسیاری از غزلهای خود را با نام او به پایان برده است.

اما این ارادت خداوندگار از جانب صلاح الدین نیز بی‏پاسخ نمی‏ماند.در آن هنگام که مولانا در نزدیکی‏ دکان زرکوبی صلاح الدین به سماع ایستاد و گفت:

یکی گنجی پدید آمد در این دکان زرکوبی‏ زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی

(کلیات شمس فروزانفر-ج 5-ص 239)

صلاح الدین نیز به شاگردان دکان زرکوبی خویش‏ چنین اشارت کرد که«اصلا ایست نکنند و دست از ضرب باز ندارند تا مولانا از سماع فارغ شدن»(8)و گویا در این روز مولانا از وقت نماز ظهر تا نماز عصر در سماع بود.ارادت مولانا نسبت به پیر زرکوب شهر قونیه قطع نظر از قرابت جانی به پیوند خاندانی‏ رسید و مولانا دختر صلاح الدین را-که فاطمه خاتون‏ نام داشت-به همسری فرزندش سلطان ولد برگزید و در وصف عروسی آن دو این غزل را پرداخت:

بادا مبارک در جهان سور و عروسیهای ما سور و عروسی را خدا ببریده بر بالای ما...

(همان-ج 1-ص 26)

مولانا پس از غروب مرموز شمس تبریزی،در سیمای صلاح الدین-که در اندیشه او انسان کامل‏ بود-جمال الهی را شهود می‏کرد و با او عشق‏ می‏باخت.او شوریدگیهای روحانی خود را با یاد صلاح الدین آرام می‏کرد اما اندک اندک روزگار وصل این دو نیز به پایان رسید مولانا شمس را از دست داده بود و این بار صلاح الدین قصد ترک او را داشت.مصاحبت مولانا با وی به روایت افلاکی و سروده فرزندش سلطان ولد ده سال طول کشید.(9)

شیخ با او چو در دو تن یک جان‏ بود آسوده و خوش و شادان

مست از همدگر شده ده سال‏ داشته بی‏خمار هجر وصال...

به ناگاه صلاح الدین پیر رنجور شد و در بستر بیماری افتاد.مولانا در ایام نقاهت وی چندین شعر ناب خطاب به وی سرود:

ای سرو روان باد خزانت مرساد ای چشم جهان چشم بدانت مرساد

ای آنکه تو جان آسمانی و زمین‏ جز راحت و جز رحمت جانت مرساد

(همان-ج 8-ص 76)

و یا در دیگر جای گفت:

رنج تن دور از تو ای راحت جانهای ما چشم بد دور از تو ای تو دیده بینای ما

گلشن رخسار تو سرسبز باد تا ابد کان چراگاه دل است و سبزه صحرای ما...

(همان-ج 1-ص 90)

که این غزل اخیر از شاهکارهای ادب پارسی‏ است.

اما دلتنگیهای مولانا و شکایتهای صلاح الدین‏ سودی نبخشید و سرانجام پیرمرد زرکوب قونیه بدان‏ بیماری درگذشت و بنا به وصیت خود در مجلس‏ عزایش آیین سوگواری معمول نداشتند و مطربان و قوالان در کار شدند.

حضرت مولانا در سماع ایستاد.نعره‏ها می‏زد و شورها می‏نمود،گویند جلال الدین خداوندگار تا مدفن صلاح الدین که در جوار تربت بهاء ولد-پدر مولانا-بود به رقص پرداخت و این روز«غره شهر محرم سنه سبعین و خمسین و ستمأثه»بود.(10)

مولانای عزادار در مرثیه صلاح الدین زرکوب‏ پس از آیین تدفین وی یکی از سوزناکترین و مؤثرترین‏ مرثیه‏های شعر پارسی را ساخت و آن را چنین آغاز نمود:

ای ز هجرانت زمین و آسمان بگریسته‏ دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته

چون به عالم نیست یک کس بر مکانت را عوض‏ در عزای تو مکان و لا مکان بگریسته

پیرمرد زرکوب رفت،اما مولانا دل را به او سپرد تا او نیز چون صلاح الدین جاودانه باشد.

ما دل به صلاح دین سپردیم‏ تا در دل او به یاد باشیم

(همان-ج 3-ص 265)

صلاح الدین رفت و بر جان و دل مولانا اثر گذاشت و آتش همین تأثیر شگرف بود که مولانا در جای جای غزلهایش به او ارادت رسانید و او را یاد کرد و ما نیز به بررسی این بخش از اشعار او می‏پردازیم.

همان گونه که گذشت مولانا در سیمای‏ صلاح الدین که انسان کامل است جمال کبریا را \*مولانا شرط رسیدن به آن‏ خورشید(معشوق مطلق و یا انسان کامل)را ذوب شدن‏ در کوره ریاضت و به بیانی‏ ساده‏تر،کف نفس می‏داند

مشاهده می‏کند.هر کسی به رخسار صلاح الدین‏ بنگرد زیبایی حضرت پروردگار را شهود خواهد کرد.جلال الدین مولانا این معنی را چنین می‏گوید:

صلاح الحق و دین نماید تو را جمال شهنشاه و سلطان ما

(همان-ج 1-ص 150)

از آنجا که در اندیشه مولانا خداوند و انسان کامل‏ یک حقیقت واحدند،لذا می‏توان مصراع دوم بیت‏ مزبور را در وصف حضرت شمس تبریزی دانست.

یعنی هر که می‏خواهد شمس تبریزی را ببیند به جمال‏ صلاح الدین نظاره کند اما وجه نخست اولی‏ می‏نماید.

دیوان شمس،دیوان رمز است.مولانا در چندین جا«خورشید»و«آفتاب»را به رمز از خدا و معشوق مطلق آورده است.

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم‏ که غلام آفتابم هم از آفتاب گویم

و در جایی از دیوان کبیر به صلاح الدین لقب‏ «خورشید عجایب»داده و او را چنین وصف کرده‏ است.

چون صلاح دل و دین را همه دیدید بگویید که چه«خورشید عجایب»که ز اسرار برآمد

این خورشید عجایب« صلاح الدین»در جای‏ دیگر شخصی که از غیوب آگاه است معرفی‏ می‏شود:

صلاح الدین یعقوبان،جواهر بخش زرکوبان‏ که او خورشید اسرار است و علام الغیوب آمد

(همان-ج 2-ص 35)

صلاح الدین نیز خود را در سخنی به آفتاب تشبیه‏ می‏کند.این گفته را از«مناقب العارفین»نقل‏ می‏کنیم:«بهاء الدین!به جز من شیخی را نظر مکن و بدیشان التفات منمای که شیخ راستین منم...نظر ما آفتاب است و وجود مرید سنگ،لا بد که سنگ‏ قابل،در نظر آفتاب کامل لعل شود و نظر ایشان‏ (شیخان دیگر)بر مثال سایه است.»(11)

و گویا در آنجا که مولانا می‏فرماید:

خداوند خداوندان اسرار زهی خورشید در خورشید انوار

(همان-ج 2-ص 285)

مخاطبش شمس تبریزی است.نتیجه می‏گیریم‏ که مولانا آفتاب را به رمز از خداوند و گاهی به رمز از صلاح الدین زرکوب و گاه شمس تبریزی بیان می‏کند و این همان است که گفتیم خدا و انسان کامل یک‏ حقیقت واحدند.

مولانا شرط رسیدن به آن خورشید(معشوق‏ مطلق و یا انسان کامل)را ذوب شدن در کوره ریاضت‏ و به بیانی ساده‏تر،کف نفس می‏داند و می‏گوید:

گدازان بایدت بودن چو قرص ماه اگر خواهی‏ که از خورشید خورشیدان تو را باشد پذیرایی

(همان-ج 5-ص 230)

صلاح الدین زرکوب افزون بر اینکه از اسرار الهی‏ آگاه بوده و به اصطلاح«علام الغیوب»آمده است، خود وجود شریفش نیز از«اسرار کردگار»است.

جان عشق است شه صلاح الدین‏ کاو ز اسرار کردگار بود

(همان-ج 2-ص 254)

و در جای دیگر بر این معنی تأکید می‏کند که‏ هر کسی از«این سخن»آگاه نیست و تنها هوشمندان‏ و زیرکان به این راز راه دارند که خود صلاح الدین از آن زیرکان است.

جز صلاح الدین نداند این سخن را این سخن‏ من غلام زیرکان و زیرکان و زیرکان

(همان-ج 4-ص 194)

در شعر پارسی از جمله کلماتی که اکثرا به همراه‏ هم می‏آیند واژگان«شیر»و«آهو»است.این دو کلمه‏ هر یک به ترتیب به رمز از«عاشق»و«معشوق»آورده‏ می‏شود.معشوق همانند آهویی است که با ناز و خرام،شیری را سر به کوه و بیابان داده است.

در شعر مولانا نیز شیر و آهو از کلمات پر بسامد به شمار می‏روند و هر دو به رمز به کار برده می‏شود.

اما بر خلاف روال مألوف«شیر»در سخن مولانا رمز«معشوق»است.اگر در سخن دیگران شیر ( عاشق)به صید آهو( معشوق)می‏رود،در کلام‏ مولانا برعکس است.این آهوست که خود به دنبال‏ شیر می‏رود و از او می‏خواهد تا شکارش کند.«صید در پی صیاد»است.

چو اندر آید یارم چه خوش بود به خدا

چو گیرد او به کنارم چه خوش بود به خدا

چو شیر پنجه نهد بر شکسته آهوی خویش‏ که ای عزیز شکارم!چه خوش بود به خدا

(همان-ج 1-ص 137)

صلاح الدین نیز در اندیشه مولانا شیر است.شیر به غیر از اینکه بغرد و شکار کند چه کار می‏تواند انجام‏ دهد؟

شیر حق شاه صلاح الدین است‏ نکند صید و نغرد چه کند؟

(همان-ج 2-ص 166)

صلاح الدین به غیر اینکه در جان و دل مولانا آتش‏ زند چه کار می‏تواند بکند؟!

سرانجام مولانا گام از این نیز فراتر می‏نهد و صلاح الدین را صیاد شیران معرفی می‏نماید،پیرمرد زرکوب علاوه بر اینکه آهوان را شکار می‏کند «شیر گیری»نیز می‏کند:

صلاح الدین به صید آمد همه شیران بود صیدش‏ غلام او کسی باشد که از دو کون حر باشد

(همان-ج 2-ص 29)

حضرت خداوندگار در غزلواره دیگری که به نام‏ شمس تبریزی به پایان برده،همین صفت را برای او نیز قایل است.او شمس را ترکی معرفی می‏کند که‏ صفهای شیران را می‏درد و این کار را به تنهایی انجام‏ می‏دهد.

مسلمانان مسلمانان مرا ترکی است یغمایی‏ که او صفهای شیران را بدراند به تنهایی

(همان-ج 5-ص 230)

همان گونه که گفته شد،در اندیشه مولانای ما بین انسان کامل و خدا هیچ واسطه‏ای نیست و بزرگانی چون شمس تبریزی،صلاح الدین زرکوب، حسام الدین چلبی ارموی و...نمودی برای انسان‏ کامل هستند.در آنجا که مولانا از اوصاف معشوق‏ سخن می‏راند،به قطع نمی‏توان گفت که صرفا در اینجا سخن از خداست و یا مخاطب،شمس تبریزی‏ هست.می‏خواهم بگویم مولانا هر صفتی را که برای‏ حضرت ذو الجلال نسبت می‏دهد انسان کامل نیز همان صفت را داراست.

این سخن بدان معنی نیست که سرتاسر دیوان کبیر هر جا نام شمس تبریزی،صلاح الدین و...آمد، مولانا تصویر خدایی آنها را ترسیم می‏کند بلکه برای‏ این بزرگان(-انسانهای کامل)در کلام مولانا سه‏ چهره مرسوم است:

الف)چهره انسانی:در این تصویر مخاطب‏ مولانا انسانی است همانند دیگر آدمیان،منتهی این‏ آدمی مجمع زیباییهاست.مثال برای این بخش از اشعار که مولانا معشوق خود را انسانی همانند دیگر آدمیان فرض می‏کند خیلی کم است.

ب)«انسان کامل»:معشوق و مخاطب مولانا انسان کامل است و این انسان نمود کوچکتری از پیامبر اکرم(ص)است.به بیان دیگر شخصیتی که‏ همسایه خداست قلمداد می‏شود.پیامبر (رحمة للعالمین)است و انسان کامل نیز همچنین.

زان بیاورد اولیا را در زمین‏ تا کندشان رحمة للعالمین

انسان کامل از نظر توانایی بر انجام خوارق عادت‏ مانند خداوند و پیامبر است.

پ)اما تصویر سومی نیز وجود دارد و مراد بنده‏ همین تصویر سوم است؛در این مرحله بین خدا و مخاطب مولانا(شمس تبریزی،صلاح الدین‏ و...)هیچ واسطه‏ای نیست و در آنجا که گفتیم‏ انسان کامل صفات خداوندی را از داراست،منوط به همین تصویر سوم است.از جمله اوصاف‏ خدایی‏ای که مولانا برای صلاح الدین قایل است‏ «ازلی بودن»و متعاقب آن«جاودانگی»اوست.

خداوند متعال«هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» \*در اندیشه مولانای ما بین‏ انسان کامل و خدا هیچ واسطه‏ای‏ نیست و بزرگانی چون شمس‏ تبریزی،صلاح الدین زرکوب، حسام الدین چلبی ارموی و... نمودی برای انسان کامل هستند.

است و صلاح الدین نیز:

از الست آمد صلاح الدین تمام‏ تو ور از امروز و از فردا مگر

(همان-ج 3-ص 16)

و به دنبال آن در جای دیگر به آستانه صلاح الدین‏ تا«جاودانه»درود می‏رساند و می‏گوید:

ای صلاح جهان،صلاح الدین‏ بر تو تا جاودان سلام علیک

(همان-ج 3-ص 140)

اما می‏داند با این حال او در«جهان نهان»به‏ سر می‏برد:

گوش پنهان کجاست تا شنود از جهان نهان سلام علیک

مولانا دولت و سعادت ابدی را در گرو مصاحبت‏ و هم‏نشینی با صلاح الدین می‏بیند،اگر صلاح الدین‏ که همانند هماست،پر بر سر مولانا گسترد سعادت‏ همراه او می‏شود.

دوش در خواب بدیدیم صلاح الدین را گسترد سایه دولت چو همایی برسد

(همان-ج 2-ص 145)

و در جای دیگر همین معنی را در بیتی بسیار زیبا گنجانیده است.سعادت و اقبال-که چون مادری‏ مهربان است-به شرط حضور صلاح الدین،با جان-که همانند دختری است-همراه می‏شود و او را پرورش می‏دهد.به عبارت دیگر سعادت همراه‏ جان می‏شود و«جان سعادتمند»به وجود می‏آید:

چون که صلاح دل و دین مجلس دل را شد امین‏ مادر دولت بکند دختر جان را پدری

(همان-ج 5-ص 202)

در مثنوی شریف-ابتدای دفتر پنجم-در آن هنگام‏ که مولانا از حسام الدین یاد می‏کند و قصد مدح او را دارد،باز به سیاق غزلیات که همواره خود را به‏ خاموشی دعوت می‏کند،در اینجا نیز خویشتن را به‏ سکوت وا می‏دارد،چرا که«خلق محجوب و کثیف»اند و«حلقها تنگ و ضعیف».

این ابیات شیرین را با هم می‏خوانیم:

ای ضیاء الحق حسام الدین راد اوستادان صفا را اوستاد

گر نبودی خلق محجوب و کثیف‏ ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف

در مدیحت داد معنی دادمی‏ غیر این منطق لبی بگشاد می

مدح تو حیف است با زندانیان‏ گویم اندر مجلس روحانیان

(مثنوی شریف-ج 3-ص 727-ققنوس)

مولانا در دیوان کبیر نیز در آنجا که قصد ذکر نام‏ صلاح الدین را دارد و خواستار مدح اوست،تحقق‏ این امر را به شرطی می‏داند که مخاطب امین باشد وگرنه«این زمان بگذار تا وقتی دگر»

نه آن باشد نه این باشد صلاح الحق و دین باشد اگر همدم امین باشد بگویم کان فلان باشد

(کلیات شمس-فروزانفر-ج 2-ص 30)

و باز همین معنی را-منتهی با لطافتی بیشتر و بیانی دلنشین‏تر-در دیگر جای چنین می‏آورد:

گر شبی خلوت کنی گویم من اندر گوش تو لطفهایی را که با ما شه صلاح الدین کند

(همان-ج 2-ص 117)

صلاح الدین در منظر مولانا به منزله آتش سوزانی‏ است که می‏سوزد و شعله‏هایش جان عاشقان را گرمی و شور می‏بخشد.کسی که با صلاح الدین آشنا شد و گرمای ارادت او را احساس کرد،در عشق‏ حضرت پروردگار سرد نخواهد شد.

بنده عشق تو در عشق کجا سرد شود چون صلاح دل و دین آتش سوزان باشد

(همان-ج 2-ص 146)

نکته دیگری که در مصراع دوم بیت مزبور دیده‏ می‏شود،کلمه«آتش»است.

آتش در زبان مولانا،رمز«جان»است.مولانا در جای دیگر که آتش را به رمز جان می‏گیرد و یکی‏ از شاهکارهای شعر پارسی را پدید می‏آورد، می‏گوید:

هلا بس کن هلا بس کن منه هیزم بر این آتش‏ که می‏ترسم که این آتش بگیرد راه بالایی

(همان-ج 5-ص 230)

مولانا می‏گوید:زیاد بر آتش جان هیزم منهید.

زیاد با جان از عالم بالا سخن نرانید،چرا که در این

\*صلاح الدین در منظر مولانا به‏ منزله آتش سوزانی است که‏ می‏سوزد و شعله‏هایش جان‏ عاشقان را گرمی و شور می‏بخشد.کسی که با صلاح الدین آشنا شد و گرمای‏ ارادت او را احساس کرد،در عشق حضرت پروردگار سرد نخواهد شد.

صورت آتش(جان)شعله کشیده به سمت بالا خواهد رفت،ایهام بسیار ظریفی در سخن به کار رفته است، اگر بر آتش هیزم گذارید به بالا شعله می‏کشد.با جان‏ نیز اگر زیاد از عالم علوی سخن بگویید،دیگر این‏ دنیا را برنتافته به یاد نیستان خواهد افتاد.پس بهتر است«بس کنیم»و خاموشی گزینیم.

صلاح الدین نیز آتش سوزان است و جان‏ شوریده‏ای دارد که مدام به یاد روزگار وصل است.

او بیش از این تاب تحمل گران جانان دنیا را ندارد.

صلاح و سعادت در گرو پیوستن به صلاح الدین‏ است.مولانا در بیت زیر افزون بر ذکر این سخن با همراه ساختن کلمه«صلاح»و«صلاح الدین»ظرافت‏ خاصی به بیت داده است.

چون رسیدی به شه صلاح الدین‏ گر فسادی سوی صلاح آیی

(همان-ج 7-ص 34)

اندیشه‏های ناب و آسمانی صلاح الدین زرکوب‏ آدمی را به سعادت دو جهانی رهنمون می‏سازد.راهی‏ که صلاح الدین در پیش دارد راه«صلاح»است و اگر در خلاف آن قدم بگذاری به«فساد»روی آورده‏ای.

آستین شه صلاح الدین بگیر ور نگیری باطل باطل شدی

(همان-ج 6-ص 176)

گویند روزی حضرت مولانا به سماع ایستاده بود و جناب صلاح الدین نیز نظاره‏گر بود.مولانا با مشاهده وی-در اثنای رقص روحانی خویش-چنین‏ سرود(12)

نیست در آخر زمان فریادرس‏ جز صلاح الدین،صلاح الدین و بس

گر ز سرّ سر او دانسته‏ای‏ دم فروکش تا نداند هیچ کس

آری مولانا صلاح الدین را فریادرس خویش‏ می‏داند.در وانفسای آخر الزمان تنها صلاح الدین‏ است که دست او را می‏گیرد و یاری‏اش می‏کند.

خداوند«نور السموات و الارض»است.انوار ساطعه از بارگاه حضرت ذو الجلال دل و جان آدمی‏

را روشن می‏سازد.در درون هر ذره نیز عشق‏ خداوندیت جای دارد.

دل هر ذره را که بشکافی‏ آفتابیش در میان بینی

(هاتف اصفهانی)

صلاح الدین نیز که انسان کامل است و از آن دیار می‏باشد،کار خدایی می‏کند شش جهت از نور رخسارش نورانی است و زمین و آسمان پر نور.

ای صلاح دل و دین تو ز برون جهتی‏ تا چنین شش جهت از نور تو رخشان باشد

(همان-ج 2-ص 146)

و در جای دیگر نیز قریب به این سخن می‏گوید:

شه صلاح الدین بر آزین شش جهت‏ گر چه ظاهر اندر این شش می‏روی

(همان-ج 6-ص 186)

گفتیم صلاح الدین از اسرار کردکار است و مولانا به او لقب«خورشید عجایب»داده است، صلاح الدین در اندیشه مولانا در همه جا حاضر است‏ و در عین حال غایب و این نیز از شگفتیهای اوست.

مولانا،پیرمرد زرکوب قونیه را همپایه مردان‏ بزرگ طریقت می‏داند و او را با ایشان مقایسه‏ می‏نماید.جلال الدین خداوندگار،عطر ابا یزید بسطام،ابو سعید مهنه و خصوصا حضرت منصور حلاج و شمس تبریزی را از جناب صلاح الدین‏ زرکوب می‏گیرد.این معنی را در بیت بسیار زیبا و عمیق زیر گنجانیده است:

چون هست صلاح الدین در این جمع‏ منصور و ابا یزید با ماست

(همان-ج 1-ص 220)

ارادت مولانا بر پیران طریقت از یک سو و بینش‏ خاص عرفانی‏اش مبنی بر ارتباط روحانی ایشان- هر چند از فراز قرنها-باعث شده است تا او بایزید بسطام،ابو سعید ابی الخیر،شمس تبریزی،جنید بغدادی و...را یک وجود بیش نبیند و در هر یک آن‏ دیگری را مشاهده کند.

در آن مقام که پیامبر خدای حضرت محمد(ص) رایحه رحمانی حضرت پروردگار را از جانب یمن و از سوی اویس قرنی می‏شنود،آری مولانا نیز می‏تواند شمیم جانپرور شمس تبریزی و منصور حلاج را از صلاح الدین-زرکوبی پیر در شهر قونیه-بگیرد.

از جمله غزلواره‏های بسیار معروف مولانا خداوندگار که بر زبانها جاری است،غزلی است به‏ مطلع زیر:

دزدیده چون جان می‏روی اندر میان جان ما سرو خرامان منی ای رونق بستان من

مولانا بسیاری از تعابیر ناب و اصطلاحات‏ خاص خویش را که باید از آن به«تشخص سبکی» نام برد،در این سرود سرورانگیز آورده،و به نیکویی‏ تمام گنجانیده است.این غزل خطاب به صلاح الدین‏ سروده شده است و مولانا در بیت پایانی آن غزل اوج‏ ارادات خویش را بر آستانه صلاح الدین ابراز داشته‏ است.

ای شه صلاح الدین من،ره دان من ره بین من‏ ای فارغ از تمکین من،ای برتر از امکان من

(همان-ج 4-ص 95)

آری صلاح الدین در اندیشه مولانا پیر«ره دان» است و مراد«ره بین».

با این همه سخنی که در وصف مقام صلاح الدین‏ گفته شد،مولانا صلاح الدین را فارغ از شرح‏ می‏بیند.صلاح الدین را باید از زبان صلاح الدین‏ شناخت.

صلاح الدین چون ماه است و دور از دسترس:

صلاح الدین تو چو ماهی و فارغی زین شرح‏ که فارغ است سر زلف حور از شانه

(همان-ج 5-ص 174)

این چند سطری که نوشته آمد،قطره‏ای بود از دریای بیکران اندیشه مولانا در باب یکی از مردان‏ خدا.مردان مردی که سزاست هر سپیده دم هزاران‏ درود و سپاس از جانب ما بر حضرت ایشان روانه‏ شود.

پی نوشت

(1)-از جمله ر.ک به مناقب العارفین-احمد افلاکی-ج 2- ص 618 و مقالات شمس تبریزی-محمد علی موحد-ص 68 و احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمدی-بدیع الزمان‏ فروزانفر-ص 60

(2)-احوال و زندگانی مولانا-بدیع الزمان فروزانفر- صص 65-61

(3)-مقالات شمس تصحیح-محمد علی موحد-ج 1- ص 290 و ج 2 ص 92 و زندگانی مولانا-فروزانفر-صص 66-65

(4)-مثنوی ولدنامه-تصحیح جلال الدین همایی-ص 71- اقبال-1315 و همچنین ر.ک به مناقب العارفین-ج 2-ص 705

(5)-زندگی نامه مولانا جلال الدین-فریدون سپهسالار-مقدمه مرحوم‏ سعید نفیسی-ص 138-و ر.ک به مناقب العارفین-ج 2-ص 718

(6)-زندگی نامه مولانا-فریدون سپهسالار-ص 139.

(7)-مثنوی ولدنامه-جلال الدین همایی-ص 65

(8)-مناقب العارفین-ج 2-710

(9)-همان-ج 2-ص 704 و مثنوی ولدنامه-همایی-ص 109

(10)-مناقب العارفین-ج 2-ص 731 و زندگانی مولانا- فروزانفر-ص 110

(11)-مناقب العارفین-ج 2-ص 705

(12)-همان-ج 2-ص 710